

۱۵۴۱۹۶۵

گلچین اشعار حماسی شاهنامه فردوسی

جنگ اردشیر با کردان

ابوالقاسم فردوسی

ترجمه شش: فاطمه صادقی زاده

www.ketab.ir

سرشناسه: فردوسی، ابوالقاسم، ۳۲۹-۴۱۶ق. عنوان قرارداد: شاهنامه
برگزیده، عنوان و نام پدیدآور: جنگ اردشیر با کردان / تالیف ابوالقاسم
فردوسی؛ به کوشش فاطمه صادقی زاده، مشخصات نشر: تهران: ساحل زندگی،
۱۳۹۶. مشخصات ظاهری: ۶۲ ص. شابک: ۹۸۶۴۸-۱-۲-۹۸۶۴۸-۶۰۰-۹۷۸.
وضعیت فهرست نویسی: فیفا. فروست: گلچین اشعار حماسی شاهنامه فردوسی:
شعر فارسی قرن ۴. شناسه افزوده: صادقی زاده، فاطمه، ۱۳۷۵. گردآورنده.
رده بندی کنگره: ۱۳۹۶ ۱۴ش/PIR۴۴۹۱. رده بندی دیویی: ۲۱/۸۱۸۸.
شماره کتابشناسی: ۲۲۰۱۵۴۴



انتشارات ساحل زندگی

تهران: خیابان دانشگاه، کوچه رستمی، پلاک ۶

تلفن: ۶۶۴۹۲۲۲۷

گلچین اشعار حماسی شاهنامه فردوسی

جنگ اردشیر با کردان

ابوالقاسم فردوسی

به کوشش: فاطمه صادقی زاده

ناشر: انتشارات ساحل زندگی

نوبت چاپ: اول - ۱۳۹۶

تیراژ: ۵۰۰ جلد

شابک: ۹۸۶۴۸-۱-۲-۹۸۶۴۸-۶۰۰-۹۷۸

قیمت: ۳۵۰۰۰ ریال

فهرست

۵	مقدمه
۱۱	جنگ کردن اردشیر را بهمن و فیروزی یافتن
۱۲	جنگ اردشیر با گَدان
۱۴	داستان کرم هفتواد
۱۸	رزم اردشیر با سَوراد و شکست یافتن اردشیر
۱۹	تاراج دادن مهرک بنو نژاد خان و اردشیر را
۲۲	کشتن اردشیر کرم هفتواد را
۲۵	کشتن اردشیر هفتواد را
۲۶	اردشیر بابکان
۲۷	سرگذشت اردشیر با دختر اردوان
۲۸	زادن شاپور اردشیر
۳۱	گوی زدن شاپور و شناختن پدر او را
۳۳	فال پرسیدن اردشیر از کَیْدِ هندی
۳۴	به زنی گرفتن شاپور دختر مهرک را
۳۶	زادن او و رمزد شاپور از دختر مهرک
۳۸	تدبیر ساختن اردشیر در کار پادشاهی
۴۴	اندرز کردن شاه اردشیر مهتران ایران را
۴۵	اندرز کردن اردشیر مردمان را
۴۷	ستودن خُراد اردشیر را
۴۹	سپردن اردشیر کار پادشاهی را به شاپور
۵۵	شاپور، پسر اردشیر

- ۵۶ رزم شاپور با رومیان.
- ۵۸ اندرز کردن شاپور پسر خود اورمزد را
- ۵۹ اُورمزد
- ۶۰ اندرز کردن اورمزد و مردن.

مقدمه

بوالقاسم فردوسی از لحاظ زنده کردن تاریخ و داستان ملی و از جهت نفس تازه میدن به ربان فارسی بی شبهه بزرگترین شاعر ایران زمین است. و رنگ برابندگان و گویندگان ما در این هنر به پایه او نمی‌رسند استادی به بزرگ تاریخ در چهره‌ای به جهان ادبیاتمان گشود هم او بود که پارسی را زنده کرد با شرایبی سخن، ادبیات را ماندگار کرد. تا آنجا که آوازه‌اش تا کرانه‌ها پیچید. فردوسی یکی از ستارگان درخشان آسمان ادب فارسی و از مفاخر نام آور ملت ایران است و به سبب همین عظمت مقام و مرتبت، زندگی او مانند سایر بزرگان رجه اول ایرانی با افسانه‌ها و روایات مختلف آمیخته شده دریغا شخصی و این بزرگی و مقام، شرح حال و تاریخ زندگیش ناقص و مجهول است و آنچه بر ما معلوم است اندکی از بسیار است. تولد او در سال ۳۲۹ در ریه باث از ناحیه طبران طوس بوده یعنی همان جا که امروزه آرامگاه اوستا، فردوسی مردی وطن پرست و در میهن پرستی استوار بود. این مطلب را می‌توان در جای جای شاهنامه و خصوصاً از شور و عشق فردوسی که در ستایش ایران و نژاد ایرانی است و به خوبی آشکار است یافت بطوریکه سی و پنج سال برای سرودن شاهنامه رنج می‌برد و تمام دارایی خود را از دست می‌دهد و در پایان عمر تهیدست می‌شود چرا که عشق به ایران و ایرانی تا آنجا در وجودش رسوخ کرده بود که بر آن شد تاریخ میهن خود و افتخارات گذشته آنرا که در خطر نیستی و فراموشی می‌دید احیا کند و بتواند از

بلاغت و فصاحت معجزه آسا و شیوایی سخن خود بهره مند شود و آن را از زوال و فراموشی برهاند. و باید گفت که در این راه خدایی کرد. تا آنجا که حتی در مرگ پسرش از ادامه کار باز نایستاد تا شاهنامه را همانگونه که از نامش بر می آید جاودان نماید، برای ایرانی که می خواست جاودان بماند. زبان از گفتن هر آنچه در این ۳۵ سال بر او گذشته قاصر است باشد که پاسش «بداریم این دردانه تاریخ را». فردوسی از تاریخ نیاکان خود و از داستانها و افسانه ها و تاریخ ایران اطلاع و یا به داشتن آنها شوق و علاقه داشت. تربیت خانوادگی وی را بر این داشت که بدون مشوق و محرک، نرسد به این کار عظیم دست زند. در حالیکه تذکره نویسان در شرح حال فردوسی نوشته اند: که او به تشویق سلطان محمود به نظم شاهنامه پرداخت و علت این استیاء آن است که نام محمود در نسخ موجود شاهنامه، که در این نسخه شاهنامه فردوسی است توسط خود شاعر گنجانیده شده، نسخه اول شاهنامه که مختصر بود به منظوم ساختن متن شاهنامه ابومنصوری، موقتاً پایان شده بود، که ۱۹ سال از عمر دولت سامانی باقی بود و اگر فردوسی تقدیم منظومه خود را به پادشاهی لازم می شمرد ناگزیر به درگاه آل سامان که خریار اینگونه آثار بود، روی می نمود و به هر حال نمی توانست در آن تاریخ به درگاه سلطانی که هنوز روی کار نیامده بود بشتابد. محمود، ترک زاد غزنوی به تنها در شاهنامه استاد طوس تأثیری نداشت، بلکه تنها کار او قصد خلق بوده آن به گناه دوست داشتن نژاد ایرانی و اعتقاد به تشیع بوده است و به

نظم داستانهای حماسی:

فردوسی ظاهراً در اوان قتل دقیقی حدود «۳۶۹ - ۳۷۶» به نظم داستانهایی مشغول بوده و بعضی از داستانها که منفردند «بیژن و گرازان»، را باید در رأس همه قرار داد. داستان بیژن و گرازان یا رزم بیژن و گرازان و

یا داستان «منیژه و بیژن»، از داستانهای مشهور قدیم بود که غیر از فردوسی از بعضی از شعرای دیگر عهد غزنوی نیز اشاراتی از آن دیده می‌شود و این ابیات منوچهری یکی از آن اشارات است:

شبی چون چاه بیژن تنگ و تاریک چو بیژن در میان چاه او من
ثبا چون منیژه بر سر چاه دو چشم من بر او چون چشم بیژن
در در یک قطعه منسوب به فردوسی نیز اشاراتی به داستان بیژن می‌بینیم:

در ایوانها نقش بیژن هنوز به زندان افراسیاب اندر است
و این بیت اخیر از شهرت فراوان داستان بیژن و منیژه حکایت می‌کند تا بدانجاکه تصویر آنرا را در ایوانها و بر دیوار خانه‌ها نیز نقش می‌کرده‌اند. فردوسی بجز آنچه از تحقیق در سبک کلام وی در داستان بیژن و گرازان برمی‌آید، این داستان را در ایام جوانی ساخته بود. یکی از دلایل این مدعا استعمال الراء و علاقته افراهنی است که زیاده از لزوم در این داستانها مشاهده گردیده و سبب آن است که فردوسی چنانکه در دیگر موارد شاهنامه دیده می‌شود، هنوز به نهایت پختگی و استادی و مهارت نرسیده بود. برای مثال در میان نود بیت از یک قسمت این داستان ابیات زیر دارای الفهای اطلاقیست:

که چون رزم نام برهنه تن	به پیچید بر خویشتن بیژن
ببرم فراوان سواران را	ز تورانیان من بدین خنجر
به چربی کشیدش به بنا اندرا	به پیمان جدا کرد از او خنجر
گو دست بسته برهنه سوار	چو آمد به نزدیک شاه اندرا
یکی را ز پولاد پیراهن	یکی دست بسته برهنه تن
فزونی سگالد همی برهن	نبینی که این بدکنش دیمنا

یعنی ده درصد ابیات با قافیه‌هایی که الف‌های زائد دارد استعمال شده و این وضع در اشعار فردوسی کمتر مشهود است. تاریخ شروع نظم

شاهنامه درست معلوم نیست ولی از چند اشاره فردوسی می‌توان تاریخ تقریبی آن را معین کرد. شروع کار فردوسی حدود سال‌های ۳۷۵ - ۳۷۱ هجری می‌باشد.

فردوسی از امرای نزدیک کسی را لایق آن نمیدانست که اثر عظیم و جاودان خود را بدو تقدیم کند و همواره در پی بزرگی می‌گشت که سزاوار آن اثر بدیع باشد و سرانجام محمود غزنوی بزرگترین پادشاه عصر خود را یافت.

من این امه نرغ گرفتم به فال
همی رنج بردم به بسیار سال
ندیدم سرافراز و بخشیده‌یی
پگاه کیان بر درخشنده‌ای
همه بس ز رخ بردل آسان نبود
جزاز و خامشی هیچ درمان نبود
به جایی نرسیده‌ای پیدا درش
جزاز نام شاهی نبود افسرش
که اندر خور بر بنی بایستی
اگر نیک بودی بشایستی
سخن را نگه داشتیم سال بستان
بدان تا سازوار این گنج کیست
جهاندار محمود با فر رستم
که او را کند ماه و کیوان سجود
بیامد نشت از بر تخت داد
جهاندار چون او ندارد بیاد
از این ابیات بخوبی ثابت می‌شود که فردوسی همواره در فکر آشنایی با پادشاهی بزرگ بوده که شاهنامه خود را به او تقدیم کند و آخر کار قرعه بنام محمود زد. گویا این امر در شصت و پنج سالگی و شش سالگی شاعر حدود سال «۳۹۴» یا «۳۹۵» اتفاق افتاد. این بزرگوار فقر و تهیدستی او به نهایت رسیده و ضیاع و عقار مورث در راه نظم حماسه ملی ایران از دست رفته بود.

نخستین نسخه منظوم شاهنامه شهرت بسیار یافته بود و طالبان از آن نسخه‌ها برداشتند و با آنکه پدید آورنده آن شاهکار به پیری گراییده بود و تهیدستی بر او نهیب می‌زد، هیچیک از بزرگان و آزادگان با دانش که از منظومه زیبایش بهره‌مند می‌شدند در اندیشه پاداشی برای آن آزاده مرد

بزرگوار نبودند در حالی که او نیازمند یاری آنان بود و می‌گفت:

فزون کردم اندیشه درد و رنج	چو بگذشت سال از برم شصت و پنج
به پیش اختر دیر ساز آمدم	به تاریخ شاهان نیاز آمدم
نیشتنند یکسر سخن رایگان	بزرگان و با دانش آزادگان
تو گفתי بدم پیش مزدورشان	نشسته نظاره من از دورشان
بگفت اندر احسنتشان زهرام	جز احسنت از ایشان نبد بهره‌ام
وزان بند روشن دل خسته شد	مردم دره‌های کهن بسته شد

در چنین حالی بود که دلالتان تبلیغاتی محمود ترک زاد به اندیشه استفاده از شهرت دهقان زاده بزرگوار طوس افتادند. و او را به صلوات جزیل محمود، که در گذشته نام و آوازه خود به شاعر می‌داد، امیدوار کردند و بر آن داشتند که شاهنامه خود را که تا آن هنگام بنام هیچکس نبود به اسم او در آورند. و نیز بدین ترتیب یکی از ظلمهای فراموش ناشدنی تاریخ انجام یافت. فردوسی باز به تجدید نظم و ترتیب و تنظیم نهایی شاهنامه و افزودن داستانها و سروده بر آن همت گمارد و به مدح محمود غزنوی در موارد مختلفی از آن برداشت و نسخه دوم شاهنامه در سال ۴۰۰ ~ ۴۰۱ هجری آماده تقدیم به دستگاه ریاست و سلطنت محمودی شد و فردوسی از ارتکاب این اشتباه آن دید که می‌بایست! بدین گونه که پس از ختم شاهنامه آنها از غزنوی عذرس برد و به محمود تقدیم کرد و خلاف انتظاری که داشت مورد توجه و محبت پادشاه غزنین قرار نگرفت و با آنکه بنا بر روایت مختلف پادشاه غزنوی تعهد کرده بود که در برابر هر بیت یک دینار بدو بدهد بجای دینار ده دینار داد و این کار مایه خشم دهقان بزرگ منش طوس گشت چنانچه بنابر همان روایت همه درهم‌های محمود را به حمامی وقفای بخشید! علل اختلاف فردوسی و محمود بسیار است و مهمترین آنها اختلاف نظر آن دو بر سر مسائل سیاسی و نژادی و دینی است. فردوسی در شاهنامه

بارها بر ترکان تاخته بود و حال آنکه محمود ترک زاده بود و سرداران او همه ترک بودند و او و فرزندانش فقط با «تاجیکان» به پارسی سخن می‌گفتند و با این احوال طبعاً تحمل دشنامهای فردوسی به اباء و اجداد او برایش دشوار بود. بدتر از همه اینها فردوسی شیعه بود و مانند همه شیعیان در اصول دین به معتزلیان نزدیکی داشت و بالاتر از اینها مشرب فلسفی او هم از جای جای شاهنامه آشکار است. اما محمود دشمن هر شیعه و کشنده و بردار کننده هر معتزلی و هر فلسفی مشرب بود. او سنی متعصب و کامی خشک خام‌اندیشی بود و فقط با خام‌اندیشانی که به گرد زبان تأیید اعمالش در خراسان و ری و هندوستان می‌گشودند سر سازش داشت نه با آزاده مرد درست اندیشه آزاد فکری چون فردوسی که از پیش از آن دکان بزرگان آمده بود.

فردوسی این آزاد مرد ناگهان حربه تکفیر را بالای سر خود دید و تهدید شد که به جرم اله در زیر پام پیلان ساییده خواهد شد. پس ناگزیر از دام بلاگریخت رارسیدن به هرات رفت و با اسماعیل و راق پدر ازرقی شاعر پناه پرد و شش ماه در خانه آن آزاده مرد پنهان بود تا طالبان محمود به طوس رسیدند و بازگشتند و فردوسی ایمن شد از هرات به طوس و از آنجا به طبرستان نزد پادشاه شیعی مذهب باوندی آن دیار بنام «سپهبد شهریار» رفت و بدو گفت که در این شاهنامه همه سخن از نیاکان بزرگ تو می‌رود، بگذار تا آنرا بنام تو کنم. لیکن از ایزم تیغ محمود لرزان بود و بدین کار تن در نداد. بعد از این حوادث فردوسی از طبرستان به خراسان بازگشت و آخرین سالهای نومییدی و ناکامی خود را به تجدید نظرهای نهایی در شاهنامه و بعضی افزایشها بر ابیات آن گذراند تا به سال ۴۱۱ هجری در زادگاه خود «باز» در گذشت و در باغی که ملک او بود مدفون گردید، و همانجا مزار اوست.